

در تپش باغ

منبع: سایت زیتون، روز پنج‌شنبه، مورخ: ۹۶/۷/۲۷

«چه خوب یادم هست عبارتی که به بیلاق ذهن وارد شد: / وسیع باش و تنها، / سر به زیر و سخت»؛ سطور پیش‌رو را به مناسبت در رسیدن سالروز تولد دوست گرامی، علیرضا رجایی نازنین می‌نویسم. در دهه‌ی هفتاد شمسی، در دوران اصلاحات، رجایی را چند بار در روزنامه‌های «جامعه» و «عصر آزادگان» دیده بودم. در دهه‌ی هشتاد، پس از اتمام تحصیل و بازگشت از انگلستان، همدیگر بیشتر را می‌دیدیم؛ در محافل دوستانه، ایام نمایشگاه کتاب، مجالس افطاری، جلسات «بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان» و... خاطریم هست یک‌سال در نمایشگاه کتاب، در غرفه‌ی «گام نو» نشسته بودیم و با هم صحبت می‌کردیم؛ جوانی چفیه برگردن از روبروی غرفه می‌گذشت، با دیدن ما مکثی کرد و به داخل آمد و در حین سخن، اهانتی به آیت‌الله منتظری کرد؛ رجایی از شنیدن آن اهانت برآشفته شد و بانگی برآورد و نهیب زد: «حق نداری درباره بزرگی چون مرحوم منتظری این‌گونه سخن بگویی».

طی این سالیان، آنچه به نزد من برجسته بوده، دینداری توأم با صداقت، اصالت و حریت و رجایی است. عزیزی که از «مما تحبون» و آسایش و سلامت جسم و روان خویش گذشت، حقیقت «بر» را فراچنگ آورد، رنج خود و راحت یاران را طلبید تا از آرمان‌های پاک و بلندش دفاع کند.

وقتی چندی پیش، تصاویر علیرضای عزیز در بیمارستان را دیدم، عکس‌هایی که پس از خالی شدن یکی از چشم‌هایش گرفته شده بود، از عمق جان آهی کشیدم و آسمان ضمیرم ابری گشت، چشمانم تر شد و بر مظلومیت‌اش گریستم. برادر رجایی که خود پزشک است، پس از این حادثه‌ی غریب و جگرشکاف، تلخ‌کامانه متذکر شد اگر علیرضا در موعد مقرر به بیمارستان فرستاده شده بود، آنچه اتفاق افتاد، رخ نمی‌داد. به‌رغم همه‌ی ناملایمت‌ها و بادهای استخوان‌سوزی که وزیده و زندگی را پاشان و پریشان کرده، علیرضا، «وسیع است و تنها» و «سر به زیر و سخت»؛ دریادل است و هاضمه فراخی دارد؛ با دل خونین، لب خندان آورده و بر بد و نیک جهان تسخر زده و هم‌نورد افقهای دور گشته است.

از دوستان مشترک و معتمد شنیده‌ام که به‌رغم نحیف بودن جسم و دست و پنجه‌ای که با عوارض بیماری سخت، نرم می‌کند، دعا و نیایش را فرو ننهاده، طمأنینه و احوال روحی و معنوی نیکویی را تجربه کرده و زیر لب با خود زمزمه می‌کند:

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکنند

عتاب یار پریچهره عاشقانه بکش
که یک کرشمه تلاقی صد جفا بکند

آرزو کنیم علیرضا با روحیه‌ی مثال‌زدنی‌ای که دارد، سمندروار از میان آتش بگذرد و بماند و بیاید
و بسان گذشته، شمع محفل دوستان و خویشاوندان باشد.
سلامتی او را به دعا از جان جهان خواستارم:
«تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی، همت کن / و بگو ماهی‌ها حوض‌شان بی‌آب است / باد می‌رفت
به سروقت چنار / من به سروقت خدا می‌رفتم».